

تاریخ علم، دوره ۱۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص ۵۴۱-۵۷۰

مقاله علمی- پژوهشی

تحریر فارسی الصیدنة و پدیدآور آن

سارا فرض پور ماچیان

استادیار، گروه تاریخ علم، بنیاد دائرة المعارف اسلامی

s.farzpourmachiani@rch.ac.ir

یونس کرامتی (نویسنده مسؤول)

اسنادیار، پژوهشکده تاریخ علم، دانشگاه تهران

ykaramati@ut.ac.ir

(دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰، پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۳۰)

DOI: 10.22059/JIHS.2022.339633.371670

چکیده

الصیدنة یگانه اثر شناخته شده ابوریحان بیرونی در داروشناسی و به گمان نزدیک به درست، آخرین اثر اوست که گویا کار نگارش آن ناتمام مانده و هرگز از سواد به بیاض درنیامده است. در حدود ۶۱۱ق/۱۲۱۴م، ابوبکر بن علی بن عثمان کاسانی تحریری فارسی از الصیدنة در دهلی پدید آورد که گذشته از ارزش زبانی، به لحاظ در بر داشتن بخش‌های افتاده از یگانه دست‌نویس شناخته شده روایت عربی، ارزشی دوچندان یافته است. کهن‌ترین دست‌نویس این روایت فارسی، محفوظ در کتابخانه مغنسیا، ساختاری دوپاره دارد که پاره دوم به خواص ادویة مفرده اختصاص یافته است، در حالی که در چهار دست‌نویس کمابیش کامل این اثر، محتوای هر مدخل از پاره دوم دست‌نویس مغنسیا در پایان مدخل‌های مشابه پاره نخست آمده است. پژوهشگران با معیار انگاشتن ساختار دوپاره، پدیدآور پاره دوم را به اعتبار عبارتی در همان دست‌نویس، فردی به نام «قاضی جلال کاسانی» و متمایز از «کاسانی مترجم الصیدنة» انگاشته‌اند. اما بررسی‌های مندرج در این جستار نشان از آن دارد که «قاضی جلال کاسانی» نامی است که کاتب دست‌نویس مغنسیا هم برای مترجم الصیدنة و هم برای پدیدآور پاره دوم به‌کار برده و در نتیجه باور صیدنه‌پژوهان به وجود «دوکاسانی متمایز مرتبط با الصیدنة» نادرست است. این جستار همچنین نکاتی را در باره روزگار و زندگی و نام و نسب درست محرر فارسی در بر دارد و شماری از اشتباهات رایج در این باب را تصحیح کرده است. در پایان نکاتی

۵۴۲ / تاریخ علم، دوره ۱۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

نیز در باره شیوه بهره‌گیری از تحریر فارسی به عنوان «متن موازی» در تکمیل افتادگی‌های دست‌نویس یگانه روایت عربی یاد شده است.

کلیدواژه‌ها: ابوبکر بن علی بن عثمان کاسانی، ابوریحان بیرونی، ترجمه فارسی الصیدنة، الصیدنة فی الطب، قاضی جلال کاسانی، متون موازی الصیدنة.



درآمد

الصیدنة فی الطب یگانه اثر شناخته شده ابوریحان بیرونی در داروشناسی است که آن را به گواهی دیباچه کتاب، پس از رسیدن هشتاد سالگی (۴۴۳ق) نوشته؛ در حالی که به سبب ضعف بینایی و شنوایی از یاری ابوحامد احمد بن محمد نهشعی بهره می‌برده است (بیرونی، ۱۳۷۰، ۱۷). از روایت عربی، دست‌نویسی یگانه با تاریخ کتابت ۶۷۸ق و به خط ابراهیم بن محمد بن ابراهیم تبریزی معروف به غضنفر تبریزی به دست ما رسیده است و این دست‌نویس نیز به دست‌نویسی نسب می‌برد که در ۵۴۹ق ابوالمحماد غزنوی، اخترشناس و اخترشمار ایرانی، آن را با سواد دست‌نویس اصل مقابله کرده است. ابوالمحماد بر آن بود که این کتاب هرگز از سواد به بیاض درنیامده است. واسطه میان دست‌نویس‌های غضنفر و ابوالمحماد، دست‌نویسی بسیار مغلوط و مخدوش به خط فردی به نام دیودست بوده که غضنفر معترف است به‌رغم تلاش بسیار نتوانسته است بسیاری از اشتباهات او را به صلاح آورد. متأسفانه از همین دست‌نویس پدید آمده به دست غضنفر نیز بعدها دست کم ۵ قطعه بزرگ افتاده است (کریمف، ۱۳۸۳، ۱۹، ۲۷؛ زریاب، ۱۳۷۰، ۲۰-۲۱).

در ربع نخست سده ۷ق، ابوبکر بن علی بن عثمان کاسانی، دانشوری از مردم کاسان فرغانه، چنان‌که خود گوید، به «ترجمه» این اثر به فارسی همت گماشت و آن را به شمس‌الدین ابوالفتح ایلتمش (فرمانروایی: ۶۰۷-۶۳۳ق/۱۲۱۱-۱۲۳۶م) هدیه کرد. کاسانی در باره شیوه کار خود به‌روشنی چیزی نگفته است اما از اشارات او، به‌ویژه از برخی انتقادات ابوریحان، پیداست که چیزهایی را بر اصل عربی افزوده یا از آن کاسته است. چند و چون این افزوده‌ها و کاسته‌ها به دلیل در دست نبودن روایتی معیار از متن عربی، چندان که باید و شاید روشن نیست؛ اما در مورد شمار نه‌چندان اندک این تصرفات می‌توان بی‌گمان بود. از این رو، همچنان که کرامتی در جستارهای گوناگون خود یادآور شده است، این روایت فارسی باید «تحریر فارسی» (و نه ترجمه) الصیدنة و پدیدآور آن نیز باید «محرر» (و نه مترجم) انگاشته شود. این تحریر فارسی هم به عنوان

۱. با توجه به پژوهش در آستانه چاپ کرامتی (بیرونی‌شناخت، ذیل زندگی‌نامه بیرونی و نیز در معرفی الصیدنة) تاریخ درگذشت ابوریحان به گمان نزدیک به درست ۴۴۳ق است. پس الصیدنة نیز باید در اوائل همین سال نوشته شده باشد.

۲. از شاخه ترکان سلاطین دهلی

مهم‌ترین متن موازی در تصحیح اصل عربی الصیدنة و هم به عنوان اثر علمی کهنی به زبان فارسی اهمیتی به‌سزا دارد.

دست‌نویس‌های تحریر فارسی و روایت‌های مختلف آن

از تحریر فارسی الصیدنة پنج دست‌نویس «کمابیش کامل»^۱ و دو دست‌نویس بسیار ملخص در دست است. آن پنج دست‌نویس را نیز می‌توان به دو دسته کهن‌ترین دست‌نویس شناخته شده با ساختاری دویاره و ۴ دست‌نویس دیگر با ساختاری یک‌پارچه تقسیم کرد.^۲

دست‌نویس دارای ساختار دویاره

یگانه دست‌نویس این روایت که کهن‌ترین دست‌نویس شناخته شده تحریر فارسی الصیدنة نیز به‌شمار می‌آید دست‌نویس شماره ۱۷۸۹ کتابخانه عمومی مغنيسا است که به گمان مینوی (۱۳۵۲، ۵۰) در سده ۷ ق و به گمان افشار (۱۳۵۸، هفت-هشت) در اوائل سده ۸ ق کتابت شده است. صیدنه‌پژوهان - چنان‌که خواهد آمد- تنها پاره نخست دست‌نویس را تحریر الصیدنة ابوریحان دانسته‌اند. به گمان آنان پاره دوم که در این دست‌نویس «خواص ادویة مفردة...» نام گرفته کار فردی جز محرر الصیدنة است.

دست‌نویس‌های دارای ساختار یک‌پارچه

چهار دست‌نویس دیگر دربردارنده متن کمابیش کامل تحریر فارسی الصیدنة (به ترتیب تاریخ کتابت دقیق یا تقریبی) بدین قرار است:

۱. دست‌نویس شماره ۶۶۱۶ مجلس شورای اسلامی گویا از سده ۹ یا ۱۰ ق/ ۱۵ یا ۱۶ م.

۲. دست‌نویس شماره ۵۳۵۱ کتابخانه عمومی فرهنگ اصفهان با تاریخ کتابت ربیع‌الاول ۹۸۲ ق/ جولای ۱۵۷۴ م که به گواهی انجامه، از روی نسخه‌ای با تاریخ

۱. هر یک از این دست‌نویس‌ها کاستی‌ها و اشکالاتی در شمار و ضبط مدخل‌ها و نیز محتوای هر مدخل دارد که پرداختن به آن‌ها موضوع جستار حاضر نیست و البته فرصتی فراخ‌تر می‌طلبد.

۲. نگارندگان این سطور در جستاری دیگر «در باب ساختار و روایت معیار تحریر فارسی صیدنه» (زیر چاپ)، با ارائه شواهد متنی و محتوایی پرشمار نشان داده‌اند که برخلاف گمان صیدنه‌پژوهان، ساختار معیار همان ساختار روایت یک‌پارچه و دست‌نویس موزه بریتانیا نیز نزدیک‌ترین دست‌نویس به محتوای معیار تحریر فارسی صیدنه است.

تحریر فارسی الصیدنة و پدیدآور آن/ ۵۴۵

کتابت رجب ۷۳۷ق/فوریه ۱۳۳۷م (که امروزه در دست نیست) استنساخ شده است.

۳. دست‌نویس شماره ۱۹۷/۲ سازمان لغت‌نامه دهخدا، وابسته به دانشگاه تهران (در ضمن مجموعه معروف به حجلة العرائس) به خط سالک‌الدین محمد بن مؤید حموی طبیب که در جمادی الثانی ۱۰۰۷ق/آوریل ۱۵۹۹م در اصفهان به پایان رسیده است.

۴. دست‌نویس شماره Or. 5849 موزه بریتانیا به خط خواجه محمد سمیع دهلوی که در شوال ۱۱۹۰ق/نوامبر ۱۷۷۶م نوشته شده است. این همان دست‌نویس معروفی است که بورجیج در ۱۸۹۹ در لکهنو (مرکز ایالت اوتار پرادش هند) یافت و به انگلستان برد و در ۱۹۰۲ مقاله‌ای در معرفی آن نوشت (-Beveridge, 1902, 333). این دست‌نویس نزدیک به ۳ دهه تنها دست‌نویس شناخته‌شده از روایت کمابیش کامل الصیدنة (چه فارسی و چه عربی) به‌شمار می‌رفت تا آنکه در ۱۹۲۷م احمد زکی ولیدی توغان^۱ دست‌نویس اصل عربی الصیدنة را در کتابخانه مسجد قورشونلو شناساند (کریمف، ۱۳۸۳، ۳۷).

به گمان صیدنه‌پژوهان، هر چهار دست‌نویس به دست‌نویسی نسب می‌برند که کاتب آن با تلفیق محتوای یک‌کایک مدخل‌های دوپاره جداگانه دست‌نویس مغنیسا، روایتی یک‌پارچه پدید آورده است (برای نمونه نک: اعلم، ۱۳۷۹، ۱۷۶: «نسخه‌های صیدنة فارسی (به جز یکی که مبنای چاپ ستوده و افشار بوده است) با تألیف دیگری ممزوج شده است با عنوان...»). بدین گونه که محتوای هر مدخل از پاره دوم دست‌نویس مغنیسا در پایان مدخل مشابه پاره نخست و پس از عنوان «خاصیت» آمده است.

دست‌نویس‌های دربردارنده روایتی ملخص

از میان دست‌نویس‌هایی که تحریر فارسی الصیدنة به‌شمار آمده‌اند، دو دست‌نویس زیر دربردارنده روایتی مختصر از این تحریراند:

۱. دست‌نویس کتابخانه دانشگاه علیگر (هند) که در ۱۰۰۸ق کتابت شده و سید حسن برنی در ۱۹۱۵م هنگام برشمردن دست‌نویس‌هایی از آثار بیرونی گویا برای نخستین بار به این دست‌نویس اشاره کرده است. به گزارش برنی، پدیدآور

1. Ahmad Zeki Validi Togan

این روایت ملخص در پایان دست‌نویس در باره شیوه کار خود چنین گفته است: «این صیدنه را بر سبیل ایجاز نوشته شد و آنچه در بایست‌تر (برنی: از دور بایسترا!) و محتاج‌تر بود یاد کرده شد تا زودتر مقصود بحاصل آید» (نیز: Nazir Ahmad, 1961, 13; برنی، ۱۹۱۵، ۸۷).^۱ کرنکو که نخست در ۱۹۳۲ به وجود «دست‌نویسی ملخص از ترجمه فارسی الصیدنه» در این کتابخانه اشاره کرد بود (Krenkow, 1932, 529)، بعدها با اشاره به تفاوت چشم‌گیر حجم مدخل «چا» (چای)^۲ در دو دست‌نویس بریتانیا (بسیار مفصل) و علیگر (تنها یک سطر)، بر آن شد که دست‌نویس علیگر «همه» مدخل‌های اثر اصلی را در خود دارد^۳ اما از این دست‌نویس به دلیل افراط در تلخیص، فقط می‌توان به عنوان سیاهه‌ای از مدخل‌های روایت عربی استفاده کرد (Krenkow, 1946, 109-110). نذیر احمد، گویا بدون دسترسی به روایت عربی و فقط پس از مقایسه دست‌نویس علیگر با گزیده زکی ولیدی توغان (۱۹۴۱، ۱۰۸-۱۴۲) از الصیدنه عربی^۴، به درستی تأکید کرده است که این دست‌نویس چه در شمار مدخل‌ها و چه در شرح هر مدخل از اصل عربی خلاصه‌تر است (Nazir Ahmad, 1961, 11-12). به گزارش او، همه استنادها به نام منابع و مطالب مرتبط به زبان‌شناسی و نیز تجارب شخصی مترجم و نیز شماری از مدخل‌ها (با یادکرد شمار شایان توجهی از آن‌ها) حذف شده‌اند. البته وی بر آن است که این تلخیص کار کاتب دست‌نویس علیگر نبوده است (Ibid, 11). وی در ادامه و یک بار دیگر در اثبات این دعوی به ۶ مدخل اوسپید (در چاپ زریاب: اوسپید)، آلاء، ودع، وسمه، هلام و هوم المحوس یادشده در روایت عربی (بیرونی، ۱۳۷۰، شم ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۰۷۰، ۱۰۷۹، ۱۰۹۸؛ نیز نک: ولیدی

۱. در تصویر سیاه و سپیدی که از این دست‌نویس به دست نگارندگان رسید، بیشتر آنچه با شنگرف نوشته شده، و از جمله همین عبارت، محو و غیر قابل خواندن است (در اغلب موارد جای آن‌ها سپید به نظر می‌رسد). از این عبارت نیز فقط این سه کلمه قابل تشخیص است: «این ... سبیل ایجاز ...»

۲. از جمله مدخل‌های افتاده از دست‌نویس عربی که البته زریاب (احتمالاً خلاصه) این مدخل را در حاشیه دست‌نویسی از منهاج البیان یافته و در ویراست صیدنه آورده است (بیرونی، شم ۲۳۷، ۱۶۵).

۳. از مقایسه مدخل‌های پنج دست‌نویس کمابیش کامل تحریر فارسی با هم و با روایت عربی، پیداست که این داوری، حتی در باره این دست‌نویس‌ها نیز درست نمی‌نماید چه رسد به دست‌نویس علیگر که در آن به تلخیص متن تصریح شده است.

۴. پیداست که نذیر احمد مستقیماً به روایت عربی دسترسی نداشته است.

تحریر فارسی الصیدنة و پدیدآور آن/ ۵۴۷

توغان، ۱۹۴۱، ۱۱۱، ۱۴۰-۱۴۱) که در دست‌نویس علیگر نیامده‌اند اشاره کرده است. او همچنین متن مدخل «چا» را از دو دست‌نویس علیگر و موزه بریتانیا و متن مدخل آبنوس را از دست‌نویس علیگر و اصل عربی نقل و مقایسه کرده است (Nazir Ahmad, 1961, 12).

البته آنچه نذیراحمد در این مقایسه بدان توجه نداشته است آنکه شماری از این مدخل‌ها، که او نیامدن آن‌ها را در این دست‌نویس نشانه حذف آن‌ها توسط پدیدآور روایت ملخص علیگر انگاشته، از جمله مدخل‌های آلا، هلام و هوم المجوس، در هیچ یک از پنج دست‌نویس کمابیش کامل تحریر فارسی نیز نیامده‌است و حذف آن‌ها گویا کار خود مترجم بوده باشد.^۱

بر پایه پژوهش تازه نگارندگان این جستار در باره محتوای دست‌نویس علیگر و مقایسه آن با روایت‌های کمابیش کامل تحریر فارسی،^۲ این روایت گزیده در مقایسه با دست‌نویس بریتانیا (دربدارنده ساختار معیار و محتوای بسیار نزدیک به محتوای معیار تحریر فارسی) ۲۸۸ مدخل کم‌تر دارد و محتوای بسیاری از مدخل‌های علیگر نیز به نسبت روایت کامل سخت تلخیص شده‌اند، اما آنچه نذیر احمد و دیگر صیدنه‌پژوهان بدان پی نبرده‌اند آن که این تلخیص افزوده‌هایی شایان توجه نسبت به روایت کامل دارد که البته در بیشتر موارد در حد یک جمله و معمولاً نام هندی دیگری (به جز نام‌های هندی یاد شده در متن عربی و روایت کامل تحریر فارسی) دارو است. از جمله این‌ها می‌توان به افزوده‌هایی ذیل اصابع اللصوص (او را به هندوی اونتکان گویند)، خفاش (... و به هندوی جرک گویند ...) و جز آن اشاره کرد.^۳ ساختار این دست‌نویس (با چشم‌پوشی از تلخیص) همان ساختار یک پارچه است.

۲. دست‌نویس مجموعه اهدایی محمد شفیع به دانشگاه پنجاب لاهور (عبدالله، ۱۹۴۳، ۲۱) که در سده ۱۳ ق کتابت شده است (افشار، ۱۳۵۸، چهارده). نذیر احمد این دست‌نویس را نیز «با حجمی کم» (=مختصر؟) انگاشته است (Nazir Ahmad,)

۱. در واقع نذیر احمد باید دست‌نویس علیگر را با دست‌نویسی از روایت معیار تحریر فارسی مقابله می‌کرد.

۲. نتایج این پژوهش در «همایش بین‌المللی میراث مشترک ایران و هند: نسخ خطی، ظرفیت‌ها و چالش‌ها» عرضه شده و در مجموعه مقالات همایش منتشر خواهد شد.

۳. این افزوده‌ها گویا کار کسی باشد که در شبه قاره هند می‌زیسته‌است.

نشد، نمی‌توان در باره این که این دو روایت‌ها/دست‌نویس‌هایی از یک تلخیص یا تلخیص‌هایی مستقل‌اند سخن گفت.

کوتاه‌نوشت‌ها

برای رعایت اختصار از هفت دست‌نویس یادشده در بالا به ترتیب با نام‌های مغنسیا، مجلس، اصفهان، تهران،^۱ بریتانیا، علیگر و لاهور یادخواهد شد. برای ارجاع به روایت عربی و متن چاپی تحریر فارسی از همان روش معمول در ارجاع (به‌ترتیب به نام ابوریحان و کاسانی) استفاده خواهد شد. البته در مواردی که متن چاپی تحریر فارسی - که بیشتر مبتنی بر مغنسیا است - تفاوت شایان توجهی با ۴ دست‌نویس بعدی داشته باشد بسته به نیاز به دست‌نویس‌ها نیز ارجاع خواهد شد.

پدیدآور تحریر فارسی

به‌رغم تأثیر اندک و چه‌بسا ناچیز الصیدنة بر سنت داروشناسی دوره اسلامی، این کتاب از معدود آثار داروشناسی دوره اسلامی است که تحریر فارسی کهنی از آن به‌دست ما رسیده است اما مترجم و ترجمه او نیز همچون اصل کتاب چندان که باید و شاید شناخته شده نبوده‌اند و به ناچار اطلاعاتی که در این جا خواهد آمد از لابه‌لای سطور این ترجمه و دست‌نویس‌های آن به دست آمده است.

نام و نسب و نسبت محرر

صیدنه‌پژوهان در این باره چندان با یکدیگر هم‌داستان نبوده‌اند یا دست‌کم می‌توان گفت که در یادکرد نام و نسب و گاه نسبت محرر چندان که باید و شاید دقت نکرده‌اند. از آنجا که در هیچ یک از منابع کهن به این محرر اشاره نشده است، به‌ناچار باید در این باره به دست‌نویس‌های کمابیش کامل تحریر فارسی اعتماد کرد؛ هرچند که این دست‌نویس‌ها نیز به نوبه خود از دستبرد کاتبان یا تصحیف‌ها و افتادگی‌ها در امان نبوده‌اند. بررسی این ۵ دست‌نویس نشان از آن دارد که محرر در دیباچه و ضمن ۶ مدخل از خود نام برده است (نک جدول ۱) که در این میان می‌توان در باره درستی صورت «ابوبکر بن علی بن عثمان» - که در جدول با نشان ~ مختصر شده است - کمابیش بی‌گمان بود.

۱. اختصار «دهخدا» به‌کار نرفت تا با لغت‌نامه دهخدا اشتباه نشود

جدول ۱. ضبط نام، نسب و نسبت مترجم در پنج دست‌نویس کما بیش کامل تحریر فارسی*

موضع	مغنیسا [۱]	مجلس	اصفهان	تهران	بریتانیا
دیباچه	~ بن اسفرا الکاسانی	~ بن ؟ [۲]	~ بن اشقر الکاشانی	~ اسفر الکاشانی	~ اسفر الکاسانی
خلاف	-	ابوبکر علی عثمان الکاشانی	~ الکاشانی	~ کاشی	ابوعمر بن علی بن عثمان الکاسانی
زریره	-	ابوبکر علی بن عثمان	ابوعلی بن عثمان	~	~
زنجرف	-	~	~	~	~
شیخ	-	ابوبکر علی بن عثمان	~	-	~
طلق	ابوبکر علی کاسانی	ابوبکر علی کاشانی	ابوبکر علی کاشانی	-	~ الکاسانی
قرنفل	-	ابوبکر بن علی الکاشانی	ابوبکر بن علی الکاشانی	-	ابوبکر بن علی الکاسانی

* نام پدیدآور تحریر فارسی در دیباچه لاهور به صورت «ابوبکر بن علی بن عثمان اسفر الکاشانی» (افشار، ۱۳۵۸، ۲۴) و در دیباچه علیگر «بن الکاسی» (دست‌نویس علیگر، گ ۲ پ؛ نیز نک Nazir Ahmad, 1961, 51؛ قس برنی، ۱۹۱۵، ۸۷: در متن «ابن الکاسی» و در غلط‌نامه «ابن الکاشی») آمده است.

~: برای پرهیز از تکرار، عبارت «ابوبکر بن علی بن عثمان» با این نشان در جدول آمده است.
[۱]. در باره «قاضی جلال» یادشده در دست‌نویس مغنیسا جداگانه بحث خواهد شد.
[۲]. در دست‌نویس جای ادامه نسب سپید بوده و بعدها فردی با مخدوش کردن عبارت، آن را به «ابوجعفر بن علی بن نعمان» تبدیل کرده است!

در مدخل قرنفل پیداست که مترجم از یادکرد نام نیای خود چشم پوشیده و در مدخل طلق نیز چنین می‌نماید که کاتبان، نام را به شیوه مرسوم میان ایرانیان با اضافه بُنوت یاد کرده‌اند (یعنی کسر جایگزین «ابن» شده است). کاتب دست‌نویس مجلس نیز گویا «ابوبکر» را در بیشتر موارد کنیه مترجم انگاشته است. به گواهی سه دست‌نویس کهن‌تر (مغنیسا، مجلس و اصفهان) مترجم در دیباچه نام نیای بزرگ خود را نیز یاد کرده است که در مغنیسا و اصفهان به ترتیب اسفرا و اشقر آمده و در دست‌نویس مجلس این نام و نیز نسبت نویسنده سفید مانده است. در دو دست‌نویس تهران و بریتانیا این واژه

به صورت «اسفر» اما نه به عنوان نام نیا آمده است که می‌تواند نشان از مصحف بودن ضبط «اشقر» در دست‌نویس اصفهان باشد.

زریاب دو بار گویا به پیروی از دست‌نویس مجلس (نک جدول ۱)، «ابوبکر» را کنیه و نه نام مترجم انگاشته است (زریاب، ۱۳۷۰، ۲۴، ۲۵؛ نیز به پیروی از او: تاج‌بخش، ۱۳۹۱، ۴۵۲)؛ در حالی که در دو دست‌نویس دیگر در دست‌رس او، یعنی بریتانیا و مغنيسا (در باره بهره‌گیری او از این دست‌نویس‌ها نک: زریاب، ۱۳۷۰، ۲۶-۲۸)، این واژه، نام مترجم است و نه کنیه او. البته زریاب یک بار نیز به درستی «ابوبکر بن علی بن عثمان کاسانی» آورده است (زریاب، ۱۳۷۰، ۲۷).

اما در باره نسبت مترجم که در دیباچه و ذیل سه مدخل خلاف، طلق و قرنفل یاد شده است مغنيسا و بریتانیا همواره کاسانی و پنج دست‌نویس دیگر کاشانی/کاشی آورده‌اند. سید حسن برنی (۱۹۱۵، ۸۶: عثمان الکاشانی) و محمد عبدالله (۱۹۴۳، ۲۱: ابوبکر بن علی الکاشانی) نیز با توجه به مراجعه به روایت‌های ملخص، این نسبت را کاشانی یاد کرده‌اند و گرچه کاسان ماوراءالنهر نیز گاه کاشان نامیده می‌شده است (یاقوت حموی، ۱۸۶۶، ۲۲۷/۴)؛ اما چنین می‌نماید که این دو، مترجم را اهل کاشان ایران انگاشته‌اند (See Nazir Ahmad, 1961, 14). اما مترجم در دیباچه ترجمه، آنجا که از پیوستن «اشراف بلاد خراسان و ماوراءالنهر» به دربار شمس‌الدین ایلتمش سخن گفته (خواهد آمد)، تلویحاً خود را از مردم این سرزمین‌ها برشمرده است و در نتیجه می‌توان گفت که او باید از مردم کاسان ماوراءالنهر باشد که به گفته اصطخری در ۵ فرسخی شمال اخیسکت بوده است (اصطخری، ۱۸۷۰، ۳۴۶؛ نیز نک: مقدسی، ۱۹۰۶، ۲۷۲؛ نیز نک: Barthold, 1928, 162-163 که افزوده است: بر کناره رودی به همین نام است) و یاقوت نیز آن را به هر دو ضبط کاسان و کاشان آورده است (یاقوت حموی، ۱۸۶۶، ۲۲۷/۴). اشاره مترجم به تجربه‌های شخصی خود ذیل مدخل‌های یادشده در جدول ۱ که غالباً به شهرهای ماوراءالنهر مربوط می‌شود و البته اشارات پر شمار به شهرهای ماوراءالنهر و به‌ویژه شهرهای ناحیه فرغانه (که در متن عربی شمارشان بسیار کمتر است) می‌تواند نشانه‌هایی دیگر در باره درستی نسبت کاسانی باشد.

اما در مورد واژه «اسفر/اسفرا»، کاسانی ذیل زنجرف به مناسبتی از «ولایت اسبره/اسپره» یاد کرده که به گفته ابن حوقل (۱۹۳۸، ۵۱۳-۵۱۴) کوره‌ای از کوره‌های فرغانه بوده است. به گفته بارتولد امروزه نیز روستایی به همین نام در آن ناحیه وجود دارد (Barthold, 1928, 161). زکی ولیدی توغان این گمان را پیش کشیده است که چه بسا اسفر/اسفرا، نه نام نیای بزرگ مترجم که بخشی از نسبت او و صورت درست آن «اسفرایی الکاسانی» باشد هر چند که این احتمال را نیز در نظر داشته است که نیای مترجم «عثمان اسفر» باشد (Validi Togan, 1941, v, note 1). نذیر احمد با تکرار همین نکات و ارجاع به بارتولد از گمان دوم زکی ولیدی توغان انتقاد کرده است (Nazir Ahmad, 1961, 14). زریاب با تکرار نظر نذیر احمد بر آن است که اطلاق نام یک ناحیه بر فرد چندان شگفت نیست (زریاب، ۱۳۷۰، ۲۵) و بدین سان «اسفر» نامیده شدن نیای بزرگ کاسانی را محتمل دانسته است.

مسأله قاضی جلال کاسانی

دست‌نویس مغنيسا برخلاف دست‌نویس‌های دیگر، ساختاری دوپاره دارد که در آن برخی مطالب زیر عنوان «خواص ادویة مفردة...» جداگانه و همچون پیوستی بر ترجمه آمده که در آن از فردی به نام «قاضی جلال کاسانی» یاد شده است. افشار (ویراستار روایت فارسی با همکاری ستوده) این ساختار را به دلیل آن که دست‌نویس مغنيسا کهن‌ترین دست‌نویس روایت فارسی است، ساختار معیار انگاشته و زریاب نیز به رغم اشاره به خطاهای پرشمار دست‌نویس مغنيسا، این پیوست را کتابی جداگانه دانسته و بر آن است که یادکرد محتوای این پیوست به صورت پراکنده و در ذیل مدخل‌های ترجمه، کار یکی از کاتبان است. اینان «قاضی جلال کاسانی» را کسی جز «ابوبکر کاسانی» انگاشته‌اند. زریاب در این باره آورده است:

این قسمت دوم از ابوریحان نیست و مطالب آن در متن عربی صیدنه نیست... این قسمت را کسی پس از ابوریحان نوشته و به آخر نسخه الحاق کرده است و این شخص که در عنوان کتاب «قاضی جلال کاسانی» نامیده شده است نباید همان مترجم فارسی صیدنه یعنی ابوبکر بن علی بن عثمان کاسانی باشد زیرا اگر چنین بود مترجم این لقب را برای خود در ترجمه فارسی صیدنه ذکر می‌کرد (زریاب، ۱۳۷۰، ۲۷).

اعلم نیز «قاضی جلال کاسانی» را مؤلف ناشناسی انگاشته که می‌خواسته با افزودن خواص ادویه، کاستی الصیدنة ابوریحان را برطرف سازد و سپس بندی در باره چگونگی بهره‌گیری «قاضی جلال کاسانی» از ترجمه «ابوبکر کاسانی» آورده است (اعلم، ۱۳۷۹، ۱۷۶-۱۷۷). به گمان نزدیک به درست، این پژوهشگران در باره تمایز «قاضی جلال کاسانی» از «ابوبکر کاسانی» با شتاب داوری کرده‌اند؛ زیرا:

تنها مأخذ این پژوهشگران در باره «قاضی جلال کاسانی» مغنیسا است که همان پژوهشگران آن را آشفته و پرغلط و مخدوش شمرده‌اند.

در مغنیسا در صفحه نخست پاره نخست و با شنگرف، محرر الصیدنة نیز قاضی جلال نامیده شده است. این عبارت چنین خوانده می‌شود: «هذا کتاب صیدنة ابوریحان ترجمه قاضی جلال» (تصویر ۱)

ذیل مدخل فاغره در پاره دوم نیز محرر الصیدنة «قاضی جلال» نامیده شده است و این بار تصریح چشم‌ناپوشیدنی است:

فاغره: نوعیست از انواع عطرها و هیات و خواص او در قسم اول این کتاب صیدنه که ابوریحان گفته است بتازی و قاضی جلال ترجمه کرده گفته آمده است بتمامت (تصویر ۲).

مطابق جدول ۱ کاتب مغنیسا تنها در دیباچه و ذیل مدخل طلق نام مترجم را ابوبکر کاسانی آورده و چنان‌که گفته شد دوبار نیز «قاضی جلال» را مترجم آن دانسته است پس از دید این کاتب و به گواهی این دست‌نویس، این دو نام مزیتی بر هم ندارند.

عبارتی که در آغاز پاره دوم آمده و صیدنه‌پژوهان را به وجود کاسانی دیگری جز ابوبکر کاسانی رهنمون ساخته چنین است:

خواص ادویه مفردة ازین کتاب صیدنه که ذکر معرفت و هیات و منبت و ایراد (ابدال؟) هر یک کرده آمدست بر ترتیب حروف معجم از تصنیف ابوریحان ترجمه قاضی جلال کاسانی (تصویر ۳)^۱

زریاب (۱۳۷۰، ۲۷، ۳۳، ۳۴) هنگام نقل این عبارت سه بار «کرده آمدست» را «کرده است» یاد کرده است که البته تفاوت چندانی در مفهوم متن ایجاد نمی‌کند. اعلم

۱. زیر و زبر کلمات عیناً از دست‌نویس نقل شده است.

نیز عبارت را با انداختن بخش میانی و در واقع بر اساس گمان خود از مفهوم آن، به صورت «خواص ادویة مفردة از این کتاب صیدنه»، «ترجمة» [کذا] قاضی جلال کاسانی آورده است (اعلم، ۱۳۷۹، ۱۷۶).

افشار در مقدمه خود بر چاپ روایت فارسی این عبارت را به درستی آورده اما ستوده و افشار در ادامه و در متن کتاب به جای «کرده آمدست»، «گرد آمدست» آورده‌اند (۷۳۷ در متن چاپی) که مفهوم عبارت را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد هرچند که خود بدین تفاوت چشم‌گیر توجه نداشته‌اند. البته با توجه به رسم الخط کاتب، حرف «ه» در «کرده آمدست» بیشتر به «ساکن» می‌ماند و با توجه به مشکول بودن بیشتر حروف این عبارت (بر خلاف سراسر این دست‌نویس) بعید نیست که کاتب آن را از دست‌نویسی مشکول عیناً نقل و مثلاً ساکن حرفی از سطر پایین را به اشتباه در برابر حرف «د» گذاشته باشد. طبعاً اگر این بخش از عبارت «گرد آمدست» خوانده شود هم بحث استقلال ذیل و هم ماجرای «قاضی جلال» به سویی که در این جستار بر آن تأکید شده‌است کشیده خواهد شد اما در این جا عبارت با همان خوانش «کرده آمدست» بررسی می‌شود.

شاید در این عبارت ساختار «ذکر... کرده آمده است» کمی غریب به نظر برسد که البته همچنین است^۱ زیرا در متون کهن کمتر بدان برمی‌خوریم. در ضمن این پژوهش و به رغم جست‌وجوی بسیار تنها یک مورد مشابه به دست آمد^۲ که البته خوشبختانه مربوط به نیمه دوم سده ۶ق است و از نظر زمانی کمابیش نیم سده با ترجمه کاسانی فاصله دارد.^۳

۱. در این جا دقیقاً ساختاری به همین صورت، یعنی «ذکر» با راء مکسور مد نظر است و آلا شواهد کاربرد «ذکر» کرده آمده است کم نیست.

۲. از همکار گرامی، سرکار خانم ندا احمدی کاشانی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد پژوهشکده تاریخ علم و عضو گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی) که با صرف وقت بسیار این شاهد را پس از مطالعه دقیق صدها شاهد جست‌وجو شده در پیکره زبانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی یافتند سپاسگزاریم.

۳. شاهد چنین است: «چون ضیاء‌الدین عجله وزیر خواست بودن، منصب استیفا به صاحب کمال‌الدین ابوشجاع زنگانی دادند، او کداخدای ناصرالدین اقش و وزیر خاتون جوهرنسب بود، پاکیزه‌اشغال به عبادت خدای تعالی اشتغال می‌نمود، از شر و شور دور بود و نفس مبارک او بر خیر مسلمانان مقصور بود، ذکر محاسن او پیش از آن کرده آمده است» (ذیل نفثة‌المصدر، ۲۳۸).

اما نکته مهم در این میانه آن است که همه پژوهشگران یاد شده عبارت «که ذکر معرفت ... کرده آمدست» را صفت و نعت «ازین کتاب صیدنه»، و علی القاعده ادامه آن را، یعنی «بر ترتیب حروف معجم از تصنیف ابوریحان ترجمه قاضی جلال کاسانی»، نعت بخش «خواص ادویه مفرده» یا به تعبیر زریاب «کتاب خواص ادویه مفرده» دانسته‌اند تا میان این عبارت و سخن ابوریحان در مقدمه الصیدنه سازگاری پدید آید.^۱

به گمان زریاب این قسمت دوم را «شخصی دیگر از کتابی منسوب به ابوریحان ترجمه کرده است» (۲۷) «و آن کتاب دیگری بوده است در خواص ادویه که شخصی به نام قاضی جلال کاسانی آن را ترجمه کرده است» (۳۴). در واقع زریاب بر آن است که فردی کتابی به نام خواص ادویه نوشته بوده که به خطا به ابوریحان منسوب شده است. به گمان زریاب، «مؤلف «خواص ادویه» کتاب صیدنه ابوریحان را در برابر چشم داشته است، زیرا تا آنجا که توانسته است در ذکر نام داروها و در ترتیب الفبائی آن از بیرونی پیروی کرده است» (زریاب، ۳۴).

اعلم با مقایسه «صیدنه فارسی» (که به گمان او همان پاره نخست مغنیسا است) و «تکمله قاضی جلال کاسانی» به این نکته مهم پی برده‌است که «قاضی جلال [کاسانی] ترجمه فارسی ابوبکر کاسانی و نه متن عربی دیگری از الصیدنه بیرونی را در دست داشته است؛ زیرا در بسیاری از موارد، ترجمه ابوبکر کاسانی را عیناً یا به اختصار نقل

در میان شواهد لغت‌نامه دهخدا نیز فقط یک مورد دارای چنین ساختاری ذیل «ابونصر [ابن محمدبن اسد مسمی به منصور] آمده است: «... پسر در قلعه‌ای که در عهد سیمجوریان ملجاء ایشان بود و ذکر آن در سابقه کرده آمده است متحصن شد ...» (در چاپ جدید دانشگاه تهران، ۹۲۸/۱ ستون سوم). دهخدا مأخذ خود را «ترجمه تاریخ یمینی از صص ۳۳۷ تا ۳۴۷ و حبیب السیر چ طهران ۱/۳۳۲ و ۳۳۳» یاد کرده است. اما همو ذیل مدخل «ملجاء» همین شاهد را بازهم با ارجاع به همان چاپ تاریخ یمینی بدین صورت آورده است: «پسر در قلعه که در عهد سیمجوریان ملجاء ایشان بود و ذکر آن در سابقه ایراد کرده آمده است متحصن شد». در چاپی دیگر از تاریخ یمینی نیز عبارت به همین صورت اخیر آمده است. (به کوشش علی قویم، تهران، ۱۳۳۴، ۲۰۸). در حبیب السیر نیز این عبارت نیامده بود. پس شاهد دهخدا به «ذکر ... ایراد کرده آمده است» مربوط است که چیزی جز ساختار مورد نظر در این جستار است.

۱. ابوریحان در مقدمه صیدنه آورده است: «و لست اعدو هذه الدرجه الی ذکر شء من قوی الادویه و خواصها لانبساط القول فیها و تعذره علی مثلی الا ان یضطر الی ذکر ذلک حال» یعنی (ترجمه زریاب، ۳۴): «من از این پایه به گفتن چیزی از قوا و خواص داروها نمی‌گذرم زیرا سخن در آن گسترده است و برای مانند من ممکن نیست، مگر آنکه احوال مرا به گفتن چیزی (از این خواص) ناگزیر سازد».

کرده است.^۱ شگفت آنکه اعلم گام انجامین را برنداشته و به این نکته توجه نکرده است که اگر چنین باشد، عبارت «ترجمه قاضی جلال کاسانی» را نمی‌توان نعت «[کتاب/بخش] خواص ادویه مفرده» انگاشت و به‌ناچار آن را نیز باید نعت «کتاب صیدنه» دانست و کوتاه سخن آن که همین یافته اعلم می‌تواند نشان از آن داشته باشد که کاتب مغنیا در این موضع نیز یک بار دیگر محرر الصیدنة را «قاضی جلال» انگاشته است.

پس می‌توان گفت که از نظر کاتب مغنیا، تنها مأخذ پژوهشگران در باور به وجود شخصیتی به نام «قاضی جلال کاسانی» و متمایز از محرر فارسی، این نام و «ابوبکر بن علی بن عثمان کاسانی» دو عنوان برای اشاره به یک تن، یعنی محرر الصیدنة، و پدیدآور همه محتوای ۵ دست‌نویس کمابیش کامل - چه ساختار یک‌پارچه معیار باشد و چه ساختار دو پاره - هم بوده است. در این میان، قاضی «بودن یا نبودن» محرر الصیدنة چندان مهم نیست.

روزگار و زندگی ابوبکر کاسانی و تاریخ نگارش تحریر فارسی همچنان که پیش‌تر گفته شد، به‌منظور روشن کردن نکاتی در باره روزگار و زندگانی ابوبکر کاسانی به‌ناچار باید به اشارات او در تحریر فارسی تکیه کرد.

به گفته بوریج، چه بسا مترجم همان ابوبکر الصیدلانی^۲ باشد که حاجی خلیفه دو بار از او یاد کرده است (حاجی خلیفه، ۱۸۳۵، ۴/۴۱۷، ۵/۴۶۱: در هر دو بار حاجی خلیفه سال درگذشت ابوبکر را خالی گذاشته است). بوریج بر آن است که حاجی خلیفه بار نخست ابوبکر صیدلانی را در شمار فقها و دیگر بار در شمار لغویون آورده است و گمان دارد که این مورد دوم با دل‌بستگی‌های لغوی مترجم سازگار است (Beveridge, 1902, 335)؛ اما نکته در این جاست که در موضع دوم نیز سخن از تعلیقه‌ای است که ابوبکر صیدلانی بر کتاب محمد بن احمد ازهری (د ۳۷۰ق) در تفسیر واژگان مختصر المزی^۳ نوشته است، پس در این جا نیز با یک فقیه، هر چند با تمایلات لغوی، روبه‌رو هستیم. اما نکته مهم در این میان آن است که از سخن حاجی خلیفه نیز نمی‌توان هیچ

۱. پس بر خلاف گمان زریاب، «نویسنده ناشناس عربی‌نویسی که متن عربی صیدنه را در پیش چشم داشته و ترتیب مداخل آن را نگاه داشته» در کار نبوده است.

۲. البته در مقاله بوریج به جای Saidalānī به اشتباه Şaiddānī آمده است (یعنی d, al خوانده شده است).

۳. یکی از پنج کتاب مشهور فقه شافعی

نشانه‌ای در باره روزگار ابوبکر صیدلانی به دست آورد، جز آن که با توجه به نگارش تعلیقه‌ای بر اثر ازهری باید در اواخر سده ۴ ق یا پس آن زیسته باشد و این دانسته، حتی به فرض درستی تطبیق ابوبکر کاسانی و ابوبکر صیدلانی، در گردآوری اطلاعاتی بیشتر در باره کسی که به گواهی دیباچه خود او در تحریر فارسی، بی‌گمان در ربع نخست سده ۷ ق در هند می‌زیسته چندان سودمند نیست.

کاسانی در دیباچه ترجمه آورده است که «تقدیر یزدانی و قضاء سبحانی» او را «در بدایت طلوع طباشیر صبح شباب» از خویشان و نزدیکان دور کرده و «به شام کربت و مغرب غربت» رسانیده و «طفل طبیعت» او را، درحالی که «هنوز» نیازمند آموزش و پرورش بود، از آموزش نزدیکان محروم ساخته و بدین ترتیب برای تحصیل و کسب فضل با دشواری‌هایی بسیار روبه‌رو شده‌بود.

کاسانی در تنها اشاره روشن و دقیق خود به یک تاریخ، ذیل زنجرف آورده است (متن بر اساس بریتانیا):

ابوبکر بن علی بن عثمان گوید کوهی که (چاپ حروفی: + در آن موضع) از او سیماب حاصل شود معروف است و در تاریخ سنه ستمائة در تصرف دهقانی بود از ساکنان آن خطه که او را دهقان عالم غائبانی (چاپ حروفی: غائبان) گفتندی و غایبان موضعی است از مضافات (چاپ حروفی: + عالم ولایت) اسپره.

از این اشارت شاید بتوان گفت که او در این تاریخ همچنان در ناحیه فرغانه می‌زیسته است. از سوی دیگر خروج کاسانی از کاسان یا ناحیه فرغانه نباید دیرتر از ۶۰۴ ق باشد، چه به گزارش ابن اثیر در این سال سلطان محمد خوارزمشاه پس از چند نبرد پراکنده با مغول‌ها، «به مردم شهرهای چاچ و فرغانه و اسفیجاب و کاسان و شهرهای دیگر آن حدود که در جهان خرم‌تر و آبادتر از آن‌ها نبود دستور داد تا بکوچند و به شهرهای اسلامی (بلاد الاسلام) بپیوندند. آنگاه همه آن شهرها را ویران ساخت چون می‌ترسید تاتارها (=مغولان) بر آن شهرها دست یابند» (ابن اثیر، ۱۸۵۱، ۱۲/۱۷۹).

کاسانی ذیل مدخل طلق از دیدن معادن آن «در راه کاشغر»^۱ و ذیل مدخل خلاف نیز از رسیدن به کاشغر^۲ یاد کرده است که این سفر نیز می‌تواند در میانه راه او از زادگاه به سوی هند رخ داده باشد.

باز از دیباچه ترجمه می‌توان دریافت که کاسانی با شنیدن آوازه دانشمندپروری شمس‌الدین ابوالفتح ایلتمش، به‌ویژه حمایت او از «اشراف بلاد خراسان و ماوراءالنهر»، به دهلی رفته و پس از «یک سال و نیم» اقامت در «این حضرت» بر آن شده است که با ترجمه الصیدنة ابوریحان «خود را در سلک دعاگوئی منتظم گرداند».

پژوهشگران بر آن شده‌اند که هنگام ورود کاسانی به دهلی و از آنجا هنگام ترجمه الصیدنة را حدس بزنند. بورج بر آن است که کاسانی در آغاز فرمانروایی شمس‌الدین یا در آخرین سال فرمانروایی پدرخوانده او و در نتیجه در حدود ۶۰۷ ق به دهلی رفته است. همچنین وی با توجه به «اشاره کاسانی به زاده شدن ناصرالدین، فرزند شمس‌الدین، در آغاز فرمانروایی او، و امید کاسانی به این که این رویداد، شورشیان را ناامید کند و به فتنه پایان دهد»^۳ و با توجه به درگذشت این فرزند در ۶۲۶ ق، تاریخ ترجمه را پیش از این سال دانسته است (Beveridge, 1902, 333-334). زکی ولیدی توغان نیز بر آن است که کاسانی از روزگار فرمانروای پیش از شمس‌الدین، یعنی پدر خوانده او قطب‌الدین ایبک، در هند بوده است (Validi Togan, 1941, v)؛ اما چنین می‌نماید که این سخن ناشی از برداشتی نادرست از سخنان کاسانی باشد. زیرا کاسانی در دیباچه تحریر فارسی به صراحت از «ورود» به دربار شمس‌الدین و از قطب‌الدین نیز با عبارت‌هایی شایسته فرد درگذشته سخن گفته است (کاسانی، دست‌نویس بریتانیا، گ ۳-۴؛ همان، چاپ حروفی، ۱۲-۱۳).

نذیر احمد با اشاره به سخنان کاسانی و با توجه به اشاره کاسانی به زاده شدن فرزند شمس‌الدین در نخستین سال‌های حکومت او و نکاتی دیگر تاریخ ورود کاسانی به دهلی را ۶۰۹ ق/۱۲۱۲ م و تاریخ ترجمه را ۶۱۱ ق حدس زده است (Nazir Ahmad, 1961, 17-21).

۱. عبارت چنین است: طلق: ... بعضی معادن او در راه کاشغر معاینه کردیم

۲. عبارت چنین است: خلاف: ... در تاریخی که من به کاشغر رسیدم ...

۳. عبارت کاسانی در ادامه خواهد آمد.

مانفرد اولمان، با استناد به بوریج و آدولف فونان، تاریخ این ترجمه را سال ۶۲۵ ق دانسته است (Ullmann, 1970, 272) اما همچنان که گفته شد بوریج تنها به «پیش از ۶۲۶ ق» و فونان نیز که تنها مأخذش بوریج بوده، تنها به «حدود ۱۲۰۰ م» (= ۵۹۶ - ۵۹۷ ق) اشاره کرده است (Fonahn, 1910, 268). افشار (۱۳۵۸، ۵) تنها با در نظر گرفتن دوران پادشاهی شمس‌الدین، تاریخ ترجمه کاسانی را در ۶۰۷ تا ۶۳۳ ق دانسته است بی‌آنکه به حدس‌های پیش‌گفته توجه داشته باشد. زریاب (۱۳۷۰، ۲۶) ضمن یادکردن از تاریخ ۶۲۵ ق بر ساخته اولمان و انتساب این تاریخ به واسطه اولمان به بوریج (که مقاله‌اش را در دست نداشته) در باره تاریخ پیشنهادی نذیر احمد، یعنی ۶۱۱ ق، ضمن تأکید بر دست نیافتن به مقاله نذیر احمد و بی‌اطلاعی از دلایل او آورده است:

آنچه می‌توانم بگویم این است که سال ۶۲۵ به دلایلی که مذکور خواهد افتاد به حقیقت نزدیک‌تر است زیرا در سال ۶۱۱ هنوز چنگیزخان عازم ماوراءالنهر نشده بود و اهل دانش آن دیار و دیار خراسان هنوز از اوطان خود نگریخته بودند.

اما استدلال وی در نادرست شمردن تاریخ ۶۱۱ پذیرفتنی نیست، زیرا همچنان که پیش‌تر گفته شد، ابن اثیر آورده است که در ۶۰۴ ق سلطان محمد خوارزمشاه ساکنان شهرهای فرغانه را کوچاند و این شهرها را به آتش کشید. پس برای گریز کاسانی و مردم این سرزمین‌ها نیازی به آمدن چنگیز نبوده است.

زریاب برای درست انگاشتن سال ۶۲۵ ق برای تحریر فارسی سه نکته یاد کرده است:

۱. «مترجم می‌گوید که در مدت یک سال و نیم اقامت او در دربار ایلتمش عده‌ای از شورشیان و گردنکشان به شومی مخالفت با سلطان جان خود را از دست داده‌اند» و «این یک سال و نیم باید میان سال‌های ۶۲۲ و ۶۲۴ باشد». زریاب برای این گمان از قاضی منهاج سراج شاهد آورده است که چگونه در این دو سال دشمنان شمس‌الدین یک به یک کشته یا تسلیم شدند (۲۵-۲۶):

۲. «چون مترجم از ناصرالدین پسر سلطان و کارهای او نام می‌برد معلوم می‌شود که سال‌های اقامت او در دربار ایلتمش پیش از سال ۶۲۶ که سال مرگ ناصرالدین است بوده است»:

۳. «از سوی دیگر مترجم از آمدن رسول خلیفه به دربار ایلتمش (دوشنبه ۲۲ ربیع الاول سال ۶۲۶ق) که واقعه بسیار مهمی بوده است سخن نمی‌گوید و از آنجا برمی‌آید که ترجمه کتاب پیش از ۶۲۶ بوده است».

دلیل دوم و سوم هر دو می‌تواند نشانه آن باشد که ترجمه پیش از ۶۲۶ انجام شده است. دلیل دوم زریاب همان است که بوریج بدان اشاره کرده و زریاب بدان دسترس نداشته است. با این تفاوت که اگر بپذیریم کاسانی «به کارهای ناصرالدین» نیز اشاره کرده است به ناچار باید آن را به دوران فرمانروایی ناصرالدین بر بنگاله از سوی پدرش نسبت داد که در نتیجه تاریخ ترجمه را باید بسیار نزدیک به ۶۲۶ق دانست در حالی که کاسانی هیچ اشاره‌ای به کارهای ناصرالدین ندارد (خواهد آمد). در مورد دلیل سوم نیز اتفاقاً از سخن کاسانی پیداست که این رخدادها مربوط به نخستین سال‌های حکومت شمس‌الدین بوده است. یعنی سال‌هایی که او مشغول محکم کردن پایه‌های حکومت خود و مقابله با شورشیان بود.

در اینجا شایسته است برخی اشارات کاسانی که می‌توان از آن‌ها به تاریخ تقریبی ترجمه پی برد به اختصار آورده شود. کاسانی به روشنی از «سه علامت» در آغاز فرمانروایی شمس‌الدین یاد می‌کند:

۱. پادشاه پیشین، قطب‌الدین ایبک با دیدن توانایی‌های شمس‌الدین، او را پیش از رسیدن به فرمانروایی برکشید و بر دیگران برتری داد.

۲. در ایام پادشاهی شمس‌الدین، هرکه با او مخالفت ورزید «به پنجه شیر اجل گرفتار شد». و در این یک سال و نیم «مهابت ایالت و شکوه سلطنت در دل و چشم رعیت ترک و تازیک، وضع و شریف جای گرفت ...»

۳. علامت سوم آنکه خداوند «هم در بدایت ایام همایون شاهنشاهی روضه مملکت را به نهال ذات بی‌همال خداوند ناصرالدین والدین بیاراست تا نقش طمع معاندان مملکت از نگین دلها پاک شد و صحایف ضمائر قاصدان مملکت به آب نومیدی شسته شد ... و مشاهیر اعیان مملکت و معارف اعوان دولت در راه مطاوعت چون قلم از سر قدم ساختند».

چنین می‌نماید که هر سه علامت، اشاره‌ای کمابیش روشن به نخستین سال‌های سلطنت شمس‌الدین باشد و از این‌جا می‌توان گفت که تاریخ ۶۱۱ ق که نذیر احمد پیشنهاد کرده درست‌تر می‌نماید.

تحریر فارسی به عنوان مهم‌ترین متن موازی الصیدنة و تصرفات کاسانی کرامتی در ضمن پژوهشی در متون موازی الصیدنة، افزون بر تبیین اهمیت متون موازی در ویراست انتقادی آثار کم‌نسخه، در باره بایست و نابایست و چند و چون بهره منظم و مدون از متون موازی در این کار سخن گفته‌است (کرامتی، ۱۴۰۰، ۹-۳۱). بر پایه این شیوه، ترجمه کهن یک اثر می‌تواند یکی از مهم‌ترین متون موازی در ویراست انتقادی آن باشد و البته با توجه به این که در بسیاری از ترجمه‌های عربی به فارسی دوره اسلامی، نشانه‌هایی چشم‌گیر از تصرفات گاه‌وبی‌گاه مترجم به چشم می‌خورد، اعتبار محتوای ترجمه در ویراست انتقادی متن اصلی نیز دست‌خوش دگرگونی می‌شود. به سخن روشن‌تر، میزان اعتبار ترجمه با میزان تصرفات مترجم نسبت عکس دارد. در نتیجه پیش از بهره‌گیری از هر ترجمه به عنوان متن موازی، «باید» تا حد امکان به چند و چون تصرفات مترجم پی برد.

در مورد روایت فارسی الصیدنة - که با توجه به چشمگیری شمار تصرفات مترجم، بهتر است «تحریر فارسی» (و نه ترجمه فارسی) نامیده شود - ضرورت این بررسی‌ها بیش از پیش به چشم می‌آید.

بی‌گمان گزارش دقیق تصرفات کاسانی در اصل عربی، بی‌داشتن روایتی شایان اعتماد از آن شدنی نیست و روایت عربی نیز - چنان‌که گفته شد - نه تنها از آغاز چندان به سامان نبوده که در گذر روزگار نیز آسیب بسیار دیده است. از این گذشته حتی اگر در این مقایسه‌ها متن برجای مانده از روایت عربی معیار گرفته شود، باز هم نبود ویراستی انتقادی از ساختار و محتوای معیار تحریر فارسی^۱ موجب می‌شود تصرفاتی که در این‌جا از آن یاد می‌شود چندان که باید و شاید دقیق نباشد.

۱. متن چاپی موجود تحریر فارسی، بر پایه دست‌نویس مغنیا است. ساختار دویاره این دست‌نویس بر ساخته و متن آن نیز سرشار از خطاهای گوناگون است؛ اما ویراستاران برای رفع این خطاها، چندان که باید دست‌نویس‌های دیگر را به کار نگرفته‌اند.

فزونى و کاستى مدخل‌ها

برای پی بردن به چند و چون تصرفات کاسانی در مدخل‌های روایت عربی، به‌ناچار باید بخش‌های برجای مانده از روایت عربی را با مابه‌ازای آن در تحریر فارسی مقایسه کرد (نک جدول ۲)

جدول ۲. مقایسه مدخل‌های بخش برجای مانده از متن عربی و مابه‌ازای فارسی آن

درصد	شماره*	نوع مدخل
۱۰۰	۹۲۴ + ۱۱ ^[۱]	به‌جای مانده در روایت عربی
۷/۰۷	۶۶ ^[۲]	تلفیق شده در ترجمه فارسی
۶۵/۳۱	۶۱۰	مدخل‌های دارای تناظر یک‌به‌یک
۲۷/۱۹	۲۵۴	حذف شده در تحریر فارسی
۰/۴۳	۴ ^[۳]	کاملاً متفاوت
۰/۸۶	۸	افزوده محرر فارسی؟

* مبنای شمارش مدخل‌ها ویراست زریاب (و ترجمه روسی کریمف) است، البته چنان‌که خواهد آمد گاه با دست‌نویس یگانه روایت عربی متفاوت است.

[۱]. ۱۰ مدخل در آغاز و انجام بخش‌های افتاده نیمه‌کاره‌اند.

[۲]. این مدخل‌ها در مجموع در ۲۳ مدخل تحریر فارسی تلفیق شده‌اند: ۱۱، ۵ و ۴ مدخل عربی در سه مدخل طین، تریاق و فجاج تحریر فارسی؛ ۱۸ مدخل در ۶ مدخل (سه در یک) و ۲۸ مدخل در ۱۴ مدخل (دو در یک)

[۳]. ۴ مدخل حی العالم، طرفاء، قراسیا و کثوث باید در شمار مدخل‌های حذف شده در تحریر فارسی و مدخل‌های افزوده‌های محرر نیز لحاظ شود اما در این شمارش چنین نشده‌است.

۱. کاسانی در مورد همه مدخل‌هایی که عنوان آن‌ها ترکیب وصفی یا اضافی بوده، مدخل‌ها را ذیل مضاف (و به ندرت مضاف الیه) یا موصوف تلفیق کرده‌است. برای نمونه ۱۱ نوع «طین» (طین مختوم، طین ارمنی، طین خوزی ...) ذیل مدخل واحد «طین» آمده‌اند. در مورد دو مدخل اسقولوفندریون و اسقولولوس، گویا دست‌نویس در دسترس کاسانی عنوان دوم را نداشته و در نتیجه کاسانی توضیحات هر دو مدخل را به اشتباه ذیل اسقولوفندریون آورده‌است. در بعضی موارد نیز به نظر می‌رسد که کاسانی مدخل‌ها را «تلفیق» نکرده بلکه این کریمف و زریاب بوده‌اند که برخلاف

دست‌نویس عربی، دست به تفکیک یک مدخل به دو یا چند مدخل زده‌اند (مانند حریمله که آشکارا در ادامه مدخل حرمل است و نه مدخلی مستقل). در مورد تلفیق دو مدخل طریفان و طریفن عربی ذیل طریفن فارسی نیز گویا اشکال از متن عربی موجود و طریفان تصحیف طریفن باشد.

۲. از میان ۲۵۴ مدخل حذف شده، دست‌کم ۷۹ مدخل در دست‌نویس مادر دست‌نویس غضنفر (یعنی دست‌نویس به خط ابوالمحمّد) در حاشیه بوده‌اند و چنین می‌نماید که این مدخل‌ها در دست‌نویس عربی در دسترس کاسانی نبوده‌اند و در واقع نباید آن‌ها را «حذف شده توسط کاسانی» انگاشت. گواه بر این سخن، تأکید کاسانی ذیل مدخل حیّ العالم (یکی از ۴ مدخل کاملاً متفاوت) است که مانند این ۷۹ مدخل حذف شده در حاشیه نسخه مادر بوده و کاسانی ذیل آن تأکید کرده است: «ابوریحان حیّ العالم را در حرف حاء ذکر نکرده است». پیداست که دست‌نویس در دسترس کاسانی همچون دست‌نویس مبنای کار ابوالمحمّد غزنوی این مدخل‌ها را نداشته است و کاسانی از مدخل‌های افزوده شده توسط ابوالمحمّد بر آن دست‌نویس بی‌خبر بوده است. این نکته می‌تواند به تردید جدی در انتساب این حواشی به ابوریحان بینجامد.^۲

۳. بیش از ۴۰ مدخل حذف شده، شرحی بسیار کوتاه (گاه در مجموع دو-سه کلمه، مانند «سویق: بالسریانیة شحیثا»، «فدروس: شجر القطران»، «ورق الذراریح: اجنحتها» و «الوقل: شجر المقل») دارد. به نظر می‌رسد چنین می‌نماید که کاسانی، مدخل‌هایی چنین کوتاه را، اگر نکته‌ای برای افزودن نداشته، حذف کرده است.

فزون‌ی و کاستی شرح مدخل‌ها

مهم‌ترین افزوده کاسانی به محتوای بسیاری از مدخل‌ها (در قیاس با دست‌نویس موجود عربی)، نکاتی در باره طبع و کاربرد هر دارو است که نزدیک به همه این مطالب پس از

۱. زریاب از این موضوع نتیجه گرفته است که «نسخه مترجم فارسی غیر از نسخه بورسه» و «اساس ترجمه فارسی نسخه دیگری بوده است» (زریاب، ۱۳۷۰، ۳۰، ۳۲) اما این نکته بی‌نیاز از این شواهد بود زیرا دست‌نویس عربی غضنفر سال‌ها پس از روزگار کاسانی کتابت شده است.

۲. کرامتی در جستاری مستقل با عنوان «در باب حواشی دست‌نویس عربی الصیدنة» (در آستانه انتشار) به تفصیل بدین موضوع پرداخته است.

یاد کرد عنوان «خاصیت» و با نقل قول از ارجانی (یکی از منابع خود ابوریحان) آغاز می‌شود.

دیگر افزوده‌های کاسانی که شمار آن‌ها چشم‌گیر می‌نماید، برخی ملاحظات لغوی است که پیش از این کریمف در مقدمه ترجمه روسی خود درباره آن سخن گفته و منابع کاسانی در این زمینه را برشمرده است (کریمف، ۱۳۸۳، ۳۳-۳۴). کاسانی در این زمینه گاه بر ابوریحان نیز خرده گرفته است که مهم‌ترین نمونه آن جایی است که ابوریحان در دیباجه الصیدنة در ضمن بحث درباره ریشه‌شناسی واژه‌های صیدنه/صیدله و صیدنانی/صیدلانی، دیدگاه «یکی از لغویون» را «لغو بحت» (سراپا گزافه) دانسته است (بیرونی، ۱۳۷۰، ۳-۷، به‌ویژه ص ۷). کاسانی پس از ترجمه این مطالب آورده است:

یکی از متبحران این صنعت چنین گوید که شک نیست که ابوریحان در ردّ اقاویل اهل لغت جرأت نموده است. اما از آنچه مذهب عرب است در تحریف انحراف کرده است و در بوادی بی‌سدادی قطع مراحل بی‌مرادی کرده. زیرا که ابوعمید که واسطه قلاده مشاهیر عصر خود بوده است، چنان نقل می‌کند از ثقات ائمه لغت که صیدنانی در لغت عرب جانوری است از جنس جنبندگان ... و چون دلالت شعر اعیانی به نقل کبدا ائمه لغت متأید شد^۲ توصیف ابوریحان از حیث اعتبار بیرون آمد و دلیل دوم ائمه لغت و ردّ اختیار ابوریحان آن است که ... پس اعتبار کردن اقاویل و روایات ائمه لغت به صواب نزدیک‌تر باشد به نسبت اعتبار قول ابوریحان، مگر در علومی که ابوریحان را خوض و معرفت و تتبع آن بیشتر بوده است چون معرفت خواص ادویه مفرده و اختلاف اجناس و انواع عقاقیر و علم نجوم هیأت و جزآن (کاسانی، دست‌نویس بریتانیا، گ ۶ پ؛ همان، چاپ حروفی، ۲۴-۲۵).

کاسانی همچنین برخی اطلاعات مربوط به نواحی مختلف ماوراءالنهر، به‌ویژه فرغانه و گاه کاشغر و جز آن را به اصل افزوده است که به شماری از آن‌ها پیش‌تر اشاره شد و شماری دیگر را کریمف (۱۳۸۳، ۳۴) یاد کرده است (از جمله ذیل زنجبیل و علیق).

۱. به معنی «بزرگ‌ترین از هر چیز» (دهخدا) اما کوشندگان چاپ حروفی «کباثر» آورده‌اند که البته به همان معنی است.

۲. در این جا نیز کوشندگان چاپ حروفی «شاهد آمد» خوانده‌اند.

شیوه بهره‌گیری از تحریر فارسی به عنوان متن موازی

گرچه گستردگی تصرفات کاسانی می‌تواند اعتبار روایت فارسی به عنوان متن موازی را کاهش دهد اما تحریر فارسی به دلیل یگانگی دست‌نویس روایت عربی، اشکالات چشمگیر موجود در این دست‌نویس یگانه و مهم‌تر از همه، گم شدن ۵ بخش بزرگ از آن موجب شده است که تحریر فارسی، کمابیش یگانه منبع موجود برای بازسازی افتادگی‌ها^۱ و تنها متن موازی شناخته شده در بیشتر مواضع الصیدنة باشد.^۲

کریمف به استناد سخنی از بیرونی در مقدمه الصیدنة، که «در موضوع قوای داروها و خواص آن‌ها وارد نخواهد شد مگر به ناچار» (بیرونی، ۱۳۷۰، ۱۸: «و لست ارید أن أعد هذه الدرجة الی ذکر شیء من قوی الادویة و خواصها لانبساط القول فیها و تعدّره علی مثلی الا ان یضطرّ الی ذکر ذلک حال»)، آنچه را که در هر مدخل پس از عنوان «خاصیت» آمده، افزوده کاسانی انگاشته (کریمف، ۱۳۸۳، ۳۳، ۴۳، ۱۳۳)، و زریاب نیز چنان که پیش‌تر یاد شد اساساً این مطالب را کار فردی جز کاسانی می‌دانسته و طبعاً هنگام تکمیل بخش‌های گم‌شده دست‌نویس عربی با کمک تحریر فارسی (۲۰۰ مدخل)، از این واژه به بعد را در ویراست خود نیاورده است.

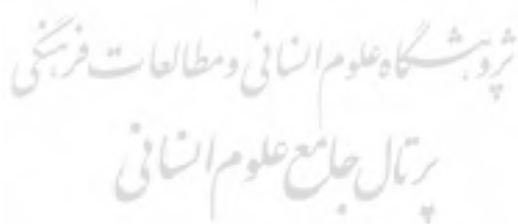
با مقایسه‌ای سریع میان محتوای بخش‌های برجای مانده اصل عربی و مابه‌ازای تحریر فارسی می‌توان دریافت که این شیوه بهره‌گیری از تحریر فارسی به عنوان متن موازی، چندان که باید و شاید درست نیست. برای نمونه در باره همه نقل قول‌های مرتبط با ابدال ادویه - که در ترجمه فارسی بیشتر پس از عنوان «خاصیت» یاد شده‌اند - می‌توان بی‌گمان بود که کمابیش همه آن‌ها کار خود ابوریحان است. در واقع موضوع جایگزینی داروها برای بیرونی چندان اهمیت داشته که بیرونی در دیباجة الصیدنة، بندی طولانی را به قواعد آن اختصاص داده است (بیرونی، ۱۳۷۰، ۱۲-۱۳). شمار ناچیز یادکرد بدل دارو در بخش‌های تکمیل شده از تحریر فارسی، به نسبت شمار چشمگیر بدل‌های یاد شده در بخش برجای مانده از متن عربی (حتی با در نظر گرفتن شمار

۱. البته در شماری از مدخل‌های این بخش‌ها، گزیده‌هایی از الصیدنة، مندرج در حواشی دست‌نویسی از منهاج البیان ابن جزله، در کنار تحریر فارسی، متن‌های موازی این مدخل‌ها به شمار می‌آید. زریاب در ویراست الصیدنة از این حواشی بهره برده است.

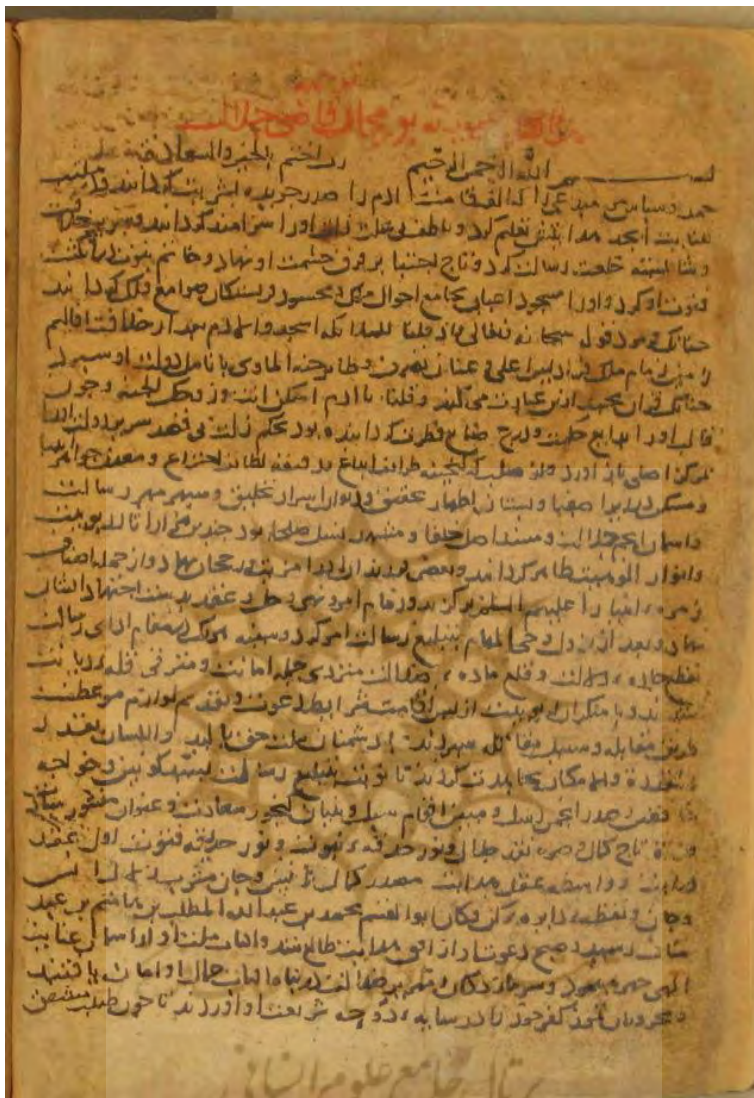
۲. البته تحریر فارسی، به واسطه تاریخ نگارش و ویژگی‌های زبانی نیز به خودی خود، متنی ارزشمند و شایسته پژوهش به شمار می‌آید.

مدخل‌های این دو دسته) به‌خوبی نادرستی این شیوه بهره‌گیری از متن موازی را نشان می‌دهد (برای تفصیل و شواهد نک: کرامتی، ۱۴۰۰، ۲۶-۲۷)

همچنین بسیاری از مطالب یادشده پیش از عنوان «خاصیت» در هر مدخل تحریر فارسی، می‌تواند افزوده کاسانی باشد و طبعاً در تکمیل متن عربی با کمک تحریر فارسی نباید چنین مطالبی را آورد؛ در حالی که در ویراست عربی الصیدنة ذیل شیخ، حتی بندی که کاسانی در آن از خود نام برده آمده‌است در متن گنجانده شده است.^۱ از این میان، همه منابعی که در متن عربی برجای مانده هرگز بدان‌ها اشاره نشده است اما در تحریر فارسی آمده‌اند باید افزوده کاسانی به شمار آیند و در تکمیل متن عربی نباید در متن گنجانده شوند. برای نمونه در متن عربی برجای مانده هرگز از نصر بن شمیم یاد نشده است در حالی که کاسانی ذیل مداخلی چون «ام غیلان»، ایل، بلاط (سه مدخل موجود در بخش برجای مانده از متن عربی) و جز آن به او استناد کرده است. پس هنگام تکمیل دو مدخل «جریت» و «جعه»، برخلاف زریاب، نباید نقل قول از ابن شمیم را در متن گنجانند.



۱. بدین صورت: «ابوبکر بن علی بن عثمان که مترجم این کتاب است گوید تقریر صفات خنثی دلالت می‌کند بر آن که او نباتی است که اهل فرغانه جنس او را شیشع گویند و شیشخ نیز گویند»



تصویر ۱. آغاز پاره نخست دست نویسی شماره ۱۷۸۹ مغنیسا (تحریر فارسی الصیدنه)

و در مفاصل که از مواد غلیظ سوخته بود مسفت کند و بکوبد و معرزه او است که معرزه
را صفت کند و ما بنی خواص در قسم اول از کتب با معرزه میانه او که ما است
عصار باغی با بی دهمست گویند و طبع درخت عصار گرم و خشکست در دلدرد
اما سوزن ملائینا مخلط کند و معرزه بنفش عفریب را مفرد است در دلدرد که در اعضا
عصبانی باشد جمله را مسفت کند و دانه دروغ را و قو و عشیان آرد و چون باغی است
و کافور و زعفران شود در درخت را مسفت کند و پول و خون حصرا از رحم و مثانه برآید
و ما من شکر و حاکم آنرا مفید است و با ما غلط باشد که ما معرزه مخلط کند و علی که
انرا ضیق النفس گویند سوزد آرد و برین شیخ درخت عار چون بنفش خورد شود
سنگ کیده و مثانه را بشکند **عسیرا** عسیرا خشکست در دلدرد و سردست در کوبه
طبع را تا بفرستد و شیخ را یعنی ریش روده را سوزد و عسیرا خشکست با کمان صغیرا است
سنگ در مهر دسوزد که اگر کمی بود مسفت کند **عرب** عرب سردست در کوبه
و در دلدرد خشکست و بوسند و بر کوبه در علاج بر به کی و حراحتها زه دیگر بر آید و اگر
بصافه بر او عرزه کده شود خون که در حلقی بسته شده باشد و چنانچه سرد آرد
و محسوس نشکند او را از خاصیت بود و خاک کفتر بوسند درخت عرب جزیره که به هم
بها هم نند و برانخ طلا کفتر از آن با همند و شیره درخت عرب که او را بوزن کونیا معار
بر دایب و بپنویب و شکر را نیم کند چون از بر سو فرود سو و بکار ببرد و سوز و آرد در دلدرد
گرم و خشکست **عری** ارطاف گویند بر شکر که از پوست جیوار سیاه رنگ و خشکست در کوبه
اول در شکر شیره نه با عظیم سوزند است و با شکر یا و امرن چون را از معرزه سوزند
و چون در سر که کفتر شده شود کربا شکو کربانند و بوسند تمام را بر کوبه و موصی کربا شکر
سوزند شود چون به طلا آرد شود الله در پنبه رود و بر شکر با بی سوزند است
مردن جمله عصار را که با کوبدیم و شیخ از کوبه سبها با شکر مان ما با همند در کفتر
که با شکر از اعضا آردی **عصاف** عصاف بود درختی است که از ارتفاع سازند
و پنبه او درخت خرمانه و خواص و مملات او در قسم اول از کتب که ما است
تلقه درختی است که مملات عظام مشا بهت دارد و اما لطیف او عصار سارند
و مملات عصار در قسم اول از کتب که ما است **۵۵**
عسیر عسیر از انواع عطرها و ما سوزند و عصار در قسم اول از کتب که ما است
که او در کتب که ما است و فاضی جلال فرجه کرده که ما است است با همند

تصویر ۲. مدخل فاغره در پاره دوم دست نویس شماره ۱۷۸۹ مغنیسا

دورا بوده باشد که بر عود ما ند و مہانت رنور و خواص ادا کرده ام دلوز او
مبارہ بود و بہر شہر نرا باشد بطعم لخت او با نوازہ لخت سپید بردا و مہک
غنا و ترقیب است از بھوت بنظر ما ند و اورا خا رھا با شد و خبت
در سبک استانیہا و یک نور ما بود و بالادخت بیوندا بلخت عرب
تسبی کو مند و یکی دا ارد نشہ کو مند د اور کا ر کا بنوس و انت کند
کہ بھوت مہاب کو ہی است و لغنیسیا صنع او سنہ و بیون کر م
است لدر چہ اول دختکت ددر در چہ اسما لدر کند و آلہ ابار
بسر بنحور لدر نور بزا و اسود دارد و بجاک ستم و اسما لدر اصفی
و خون حبیب ابر بند و جبین را از شکم بہر ز آرد و کن بہر کی لدر غندر
و انواع ہوام با مہد سبک اکر با شر آب کنہ نبود قوت اور با بند با بند
و کز شکوفہ دہر اورا ہر دین بوزر و اللہ ما را ہار لغز کا لدر سوما و سوسہ کدرا
کہنہ بود منعش کند ، و اللہ اعلم بالصواب و الیہ المرجع والمآب

منہ ذکر مہ شہ کتاب
ع عون اللہ و حسن توفیقہ ع

**خَوَاصُّ اَدْوِيَةٍ مُفْرَدَةٍ لَرِيكَابِ صَبِيئَةٍ كَذَلِكَ
مَعْرِفَتِ مِمَّاتٍ وَ مَنِيَّتِ وَ اِيْرَانِ مِهْكَ كَرِهِي اَهْلِي سِنِي
بِهْ تَرْتِيْبِ عَرُوفِ عَجْمِ لَرِيْضِيْفِ عَدِجِيْ كَرِيْمِ فَاجْزَاكَ اَجَلِي**

بَابُ الْاَلْفِ

الف دار بلیف ما ند و اخر بر بخت او سنان ابق سباه ترا منید و شاخا ہار
با رنگ بد و ہم موسفہ با نیلہ اورا سبک ما نیکو کند اند و انک یوح انک طم با بند
و اور کا ز کفنا است کہ جمد لدر ادا برن لدر کد کدہ اشہ و ان خواص ا کلمہ و بر جری
ا بر لدر کہ **اما فلس** بران فی اورا با کبر کو مند ذکر معرفت و ممان اورا نمانا خواص
اورا برن لدر بکفنا است کہ ہر اورا ہر مغفلا از باد شکمہ **ابا غزیر** و با غزیر ساق
است کہ نمن سبک اورا خورد و اورا دعو ز کوبید و کماہ طابہ و اور کا خواص
ا بر لدر کہ ولہ و کد معرفت ممانت اورا انصار ہنودہ است **ابا بعلب**
اورا بعلب است کہ کد نورا ما ند د اور کا ن ذکر خواص ا د کدردہ بولہ است

تال جامع علوم انسانی

تصویر ۳. آغاز پارہ دوم دست نویس شماره ۱۷۸۹ مغنیسا موسوم به «خواص ادویہ مفردہ...»

منابع

- ابن اثیر، علی بن محمد. (۱۸۵۱م). *الکامل فی التاریخ*. (کارل یوهان تورنبرگ، ویراستار). بریل.
ابن حوقل، ابوالقاسم. (۱۹۳۸م). *صورة الارض (ج II)*. بریل.
اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی. (۱۸۷۰م). *مسالك الممالک*. بریل.
اعلم، هوشنگ. (۱۳۷۹ش). بیرونی، ابوریحان: ۴. *داروشناسی*. در دانشنامه جهان اسلام (۵/۱۷۱-۱۷۷). بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
افشار، ایرج (ویراستار). (۱۳۵۸ش). مقدمه بر ترجمه و تحریر کهن صیدنه بیرونی. شرکت افست.
برنی، سید حسن. (۱۹۱۵م). *البيروني*. الناظر پریس.
بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. (۱۳۷۰ش). *الصيدنة في الطب*. (عباس زریاب، ویراستار). مرکز نشر دانشگاهی.
تاجبخش، حسن. (۱۳۹۱ش). *الصيدنة في الطب*. در دانشنامه زبان و ادب فارسی (۴/۴۵۰-۴۵۶). فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی. (۱۸۳۵م). *كشف الطنون عن اسامي كتب و الفنون*. زریاب، عباس. (۱۳۷۰ش). مقدمه بر *الصيدنة في الطب* بیرونی. مرکز نشر دانشگاهی.
عبدالله، محمد. (۱۹۴۳م). *قديم عربي تصانيف مين هندوستانی الفاظ*. اورینتل کالج میگزین، ۱۹(۱)، ۳-۴۲.
- کاسانی، ابوبکر بن علی بن عثمان. (۱۳۵۸). *صیدنه*، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران
کاسانی، ابوبکر بن علی بن عثمان. همان، دستنویس شماره ۱۷۸۹ کتابخانه عمومی مغنسیا
کاسانی، ابوبکر بن علی بن عثمان. همان، دستنویس شماره ۶۶۱۶ مجلس شورای اسلامی
کاسانی، ابوبکر بن علی بن عثمان. همان، دستنویس شماره ۵۳۵۱ کتابخانه عمومی فرهنگ
اصفهان
کاسانی، ابوبکر بن علی بن عثمان. همان، دستنویس سازمان لغت نامه دهخدا، وابسته به دانشگاه
تهران (در ضمن مجموعه معروف به *حجلة العرائس*)
کاسانی، ابوبکر بن علی بن عثمان. همان، دستنویس شماره Or. 5849 موزه بریتانیا
کاسانی، ابوبکر بن علی بن عثمان. همان، دستنویس کتابخانه دانشگاه علیگر (هند)
کرامتی، یونس. (۱۴۰۰ش). «متون موازی الصيدنة ابوریحان بیرونی (منابع بیرونی، آثار بهره‌مند
از آن و تحریر فارسی کاسانی)». *آینه میراث*، ۱۹(۶۹)، ۹-۳۱.
کریمف، عبیدالله اسرائیلویچ. (۱۳۸۳ش). مقدمه بر *الصيدنة في الطب* (داروشناسی در پزشکی)
بیرونی. (باقر مظفرزاده، مترجم). *فرهنگستان زبان و ادب فارسی*.
مقدسی، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن ابوبکر البناء الشامی. (۱۹۰۶م). احسن
التقاسیم فی معرفة الاقالیم. (میخائیل یان دخویه، ویراستار). بریل.

مینوی، مجتبی. (۱۳۵۲ش). ابوریحان بیرونی (بمناسبت هزاره ولادت او). در مجتبی مینوی (ویراستار)، بررسی‌هایی درباره ابوریحان بیرونی به مناسبت هزاره ولادت او (ص ۱-۵۳). شورای عالی فرهنگ و هنر.

ولیدی توغان، احمد زکی. (۱۹۴۱م). صفة المعمورة علی البیرونی. ناظم الاشاعة دهلی. یاقوت حموی، ابو عبدالله بن عبدالله. (۱۸۶۶م). معجم البلدان. (فردیناند ووستفلد، ویراستار). انجمن شرق‌شناسی آلمان و ف. آ. بروکهاوس.

- Barthold, Vasily Vladimirovich. (1928). *Turkestan Down to the Mongol Invasion*. Luzac & Co.
- Beveridge, Henry. (1902). An Unknown Work by Albīrūnī. *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, 333-335.
- Fonahn, Adolf Mauritz. (1910). *Zur Quellenkunde der persischen Medizin*. Johann Ambrosius Barth.
- Krenkow, Fritz Johann Heinrich. (1932). Abu'r-Raihan al-Beruni. *Islamic Culture*, 6(4), 528-534.
- Krenkow, Fritz Johann Heinrich. (1946). The Drug-Book of Bērūnī. *Islamic Culture*, 20(2), 109-110.
- Nazir Ahmad. (1961). Biruni Kitab - as-Saydana and its Persian translation. *Indo-Iranica*, 14(3), 5-24.
- Storey, C. A. (1971). *Persian Literature: A Bio-Bibliographical Survey*. Psychology Press.
- Ullmann, Manfred. (1970). *Die Medizin im Islam*. Brill.
- Validi Togan, Ahmet Zeki. (1941). *Bīrūnī's picture of the world*. Government of India.